

و شیوه زبان آوری و اقامه برهان و اقتناع خصم را از وی بیاموختند . تمام فیلسوفان اسلام (بجز هواداران حکمت اشراق و گروهی معدود دیگر) شاگردان ارسطو بوده و بخواندن تراوشهای فکری او افتخار کرده اند .

همین قبول عام و اقبال بی نظیر مسلمین بآثار ارسطو باعث شد که ترجمه‌ها و تفسیر های مختلف از آثار او انتشار یابد و گاه بعضی فیلسوفان اسلامی دانسته یا نادانسته آثار او را بصورتی در آوردند که اگر خود استاد نیز سراز خاک برمی آورد و در مجلس درس و بحث آنان حضور می یافت نمی توانست گفته خویش را باز شناسد .

یکی از رساله های ارسطو - که با از آغاز کار ناقص بوده و یا در قرنهای نخستین قسمتی از آن از میان رفته است -

رساله هنر شاعری اوست . « این رساله فاقد هرگونه نظم و آراستگی است و از ترتیب فصول و وضع مطالب آن بخوبی میتوان دریافت که برای انتشار بین مردم تالیف نشده است ... می توان گفت که ارسطو مطالب این کتاب را برای تقریر در مدرسه تهیه نمیکرده است و شاگردان و مستمعین وی نیز با نکات مشکل و اصطلاحات مبهم آن آشنایی قبلی داشته اند ، ولی بعضی از محققان آنرا از یادداشتهای

شاگردان ارسطو می دانند . »

يك اشكال بزرگ دیگر نیز در سر راه درك صحیح این کتاب وجود داشت و آن اختلافی بود که بین شعر عربی (وفارسی) و شعر یونان قدیم وجود داشت .

شعر یونان زاینده محیط و طرز حکومت آن عصر و دیگر عوامل دینی و اجتماعی و سیاسی بود و در محیط عربستان قبل و بعد از اسلام چنین شعری نمی توانست بوجود آید . کوشش هایی نیز که از طرف بعضی فیلسوفان (مانند ابن رشد اندلسی) برای تطبیق اصول ابن رساله با شعر شاعران عرب صورت گرفته بی حاصل و بیهوده بوده و نشان آنست که آنان مقصود ارسطو را از تدوین این رساله بدروستی نفهمیده اند .

دانشمندان اروپا، یا از راه آثار علمای

هنر شاعری

(بو طبقا)

اثر ارسطو

ترجمه و مقدمه و حواشی از

فتح الله مجتبائی

۲۴۰ صفحه - چاپخانه سپهر

ناشر : بنگاه نشر اندیشه

بها : ۹۰ ریال

معلم اول، ارسطو ، یکی از بزرگترین نمونه های تنوع و استعداد بشری است . کسی است که عقاید او ، تا چندین قرن بعد ، مانند وحی منزل میان طالبان دانش تدریس می شد و هر جا گفت و شنیدی بعین می آمد ، تا از گفته «استاد» شاهدهی اقامه می گشت ، قلم بر سر حرف دعوی می کشید و باب برهان و جدل را مسدود می ساخت . در واقع نیز ، این داهی بزرگ ، در هر مبحثی که وارد شده و نظری اظهار کرده است بنای آنرا چنان با اتفاق و استحکام ریخته که مدتی جرئت اظهار عقیده را از آیندگان سلب کرده است . مسلمین و پژوهندگان تمدن اسلامی با نام ارسطو بسیار آشنا هستند . از قرن دوم هجری ، هنگامی که علمای اسلام برای اثبات مقاصد خویش ، خودرا نیازمند بحث و استدلال دیدند ، از آثار او مدد جسته

درین مآخذ مطلبی قابل ذکر یافته درحاشیه کتاب یادآوری کرده است .
در آغاز کتاب مقدمه‌یی مفصل درباره شعر و درام در یونان و کیفیت برخورد دانشمندان اسلامی با کتاب شعر ارسطو و ترجمه های مختلف آن به زبانهای اروپایی و در پایان آن ضمیمه‌یی شامل فهرستهای گوناگون و شرح نکات مشکل آن آمده و آنرا بسیار غنی و قابل استفاده ساخته است .

با آنکه کتاب از غلطهای چاپی عاری نیست ، اما طبع چنین متن مشکلی با شواهد و حواشی فراوان عربی و فرانسه و واژه های یونانی و لاتین به همین درجه از صحت نیز کاری بسیار دشوار است .

لفظشانی از قبیل استعمال «نواقص» بجای «نقائص» و آنچه که (در موارد متعدد) بجای آنچه و بهمچنین بجای همچین و «پرچمدار» بجای «پشاهنگ» (یا واژه دیگری بدون بکار بردن پرچم بجای دوش و روایت و علم و غیره) و «انگیزاند» بجای انگیزد و امثال آن ، در برابر کوشش فراوانی که مترجم در راه دقت و صحت ترجمه خویش کرده است قابل چشم پوشی است .
جای آن دارد که دوستداران شعر و کلاسیکه در منطق و فلسفه کار می کنند ، این رساله را مطالعه کنند تا از یکی از کهن ترین متونی که در باب شعر و شاعری نگاشته شده آگاه شوند و صورت واقعی رساله ارسطو را با آنچه فیلسوفان اسلامی از آن استنباط کرده اند بسنجند .

۲۰۳۰۲

اسلامی با رساله شعر ارسطو آشنا شدند و با پس از رنسانس متن یونانی و ترجمه لاتین آنرا انتشار دادند و از آن پس ، بوطیقا به تمام زبانهای زنده اروپایی ترجمه شد و رواجی فراوان یافت و هنوز نیز محققان برای تصحیح بیشتر متن ، و درک مقاصد آن تلاش می کنند .

شعر اروپائی ، دنباله و زائیده شعر یونان و روم است و بهمین سبب ، رساله ارسطو «از عصر رنسانس تا آغاز نهضت رمانتیک بزرگترین و معتبرترین معیار سنجش آثار ادبی بوده است و خاصه در ایتالیا و فرانسه شعرا و سخن سنان سر پیچی از اصول و قوانین آنرا خطایی بزرگ می شمردند»^۱

اما در ایران و در قلمرو تمدن اسلامی «شعر» منطقیان ، با شعری که شاعران می سرودند فرسنگها فاصله داشت و هیچ کوششی نیز برای از میان برداشتن این فاصله عظیم و جبری صورت نگرفت .

* * *

امروز ترجمه این رساله - که قرنهای نام آن زبانزد فیلسوفان اسلامی بوده و حقیقت آن هرگز به درستی ادراک نشده است - به کوشش آقای فتحاله مجتبیائی انتشار می یابد . مترجم در ترجمه این اثر مهم باستانی رنجی دراز بر خود هموار کرده و از نسخه های متعدد ترجمه فرانسه و انگلیسی و عربی سود جسته و شرح و تلخیص های فارابی و ابویسحق منی و ابن رشد را نیز زیر نظر داشته و هرچا

مقدمه ص - ۳۲۲

رساله جامع علوم انسانی

صرافان گوهر شناس

آقای مدیر محترم مجله صدف

مقاله انتقادی من از نظر معترض محترم بی ارزش جلوه کرده باشد باز نمیبایست ایشان آنقدر خشمگین شده باشند که جنابعالی را «آقای مجله صدف» خطاب کنند ؛ بخصوص که دوشماره ۵ صدف در کنار مقاله بنده مقاله جالبی هم در انتقاد از کتاب آقای ا. پ. فردوس یعنی همین آقای ارسلان پوریا بقلم آقای مهرداد بهار

در شماره ۶ مجله شما نامه ای بقلم آقای ارسلان پوریا درباره انتقادی که من از کتاب «داستانهای شاهنامه» تألیف آقای دکتر یارشاطر کرده بودم انتشار یافته بود که چند کلمه درباره آن نامه برای درج مجله مینویسم :
نخست باید عرض کنم که هر قدر

بندی داستانست نه موضوع «پروواتند کاراکتر» ها که ورد زبان معترض محترم است. زیرا کسانی که اینگونه کتابها را میخوانند تنها وقایع و ماجراهای داستانرا دنبال میکنند و چیزی که برایشان اهمیت دارد همین نکته است و فقط از همین مطلب لذت میبرند. ازین گذشته وقتی که بنا شد داستان آنها داستان منظوم هم تلخیص شود وهم بجامه نثر درآید اولاً بسیاری از نکات و دقایقی که در ابیات محذوف نهفته است ناگزیر از میان میرود.

ثانیاً اثری از موسیقی و آهنگی که در شعرست و گاهی يك دنیا معنی در ذهن خواننده القا میکند باقی نمیماند وبهین سبب این کار یعنی ساده کردن و بنشر درآوردن آثار کلاسیک را در اصطلاح اروپائی تجدیدروایت یا بازگو کردن (retell) نامند. چنانکه در مقاله سابق نوشته‌ام در ادبیات انگلیس این کار را دو خواهر و برادر سخن شناس بنام چارلز و مری لم با نمایشنامه های شکسپیر کرده‌اند و اگر آقای پوریا بآن کتاب مراجعه فرمایند خواهند دید که خرده‌هایی که ایشان گرفته‌اند اگرچه «داستانهای شاهنامه» وارد باشد بطریق اولی بر «داستانهای شکسپیر» چارلز و مری لم نیز وارد است. اما تا امروز که نزدیک بیک قرن ونیم از روزگار این دو سخنور انگلیسی میگذرد نه تنها کسی ایرادی از جنس ایرادات آقای پوریا بر آنان نگرفته‌است بلکه چارلز و مری را همه ستوده‌اند و کتاب این دورا بهترین وسیله انس و الفت با آثار جاوید شکسپیر دانسته‌اند.

خوشبختانه معترض محترم تصدیق فرموده‌اند که بارشاطر جامع اوصافست که بوی نسبت داده‌ام (یعنی داستانهای شاهنامه را با فصاحت و زیبایی نوشته است) و اقرار کرده‌اند که «نکته‌ای از ساختمان اصلی داستان را فرو نگذاشته ...» با اینهمه معلوم نیست که چرا آقای معترض در پایان مقال از بارشاطر «عاجزانه تقاضا» کرده‌اند که ازین کار یعنی نوشتن دنباله کتاب مورد بحث درگذرد؟

منوچهر امیری

انتشار یافته بود که از آن برمیآید «ترازوی افشین» ایشان همان قدر ارزش دارد که مثلاً مقاله انتقادی مخلص؛ بنابراین وقتی خواننده صدف می‌بیند که ایشان با چنان لحنی بمجله صدف لقب آقامیدهند ممکنست خدای نخواستہ تصور کند که علت غیظ و غضب معترض محترم همین انتشار مقاله پرارزش آقای بهارست و باین نتیجه برسد که گناه مقاله بنده آن بوده است که با مقاله بهار در يك شماره بجای رسیده است!

آمدیم بر سر ادعای آقای پوریا. ایشان چون خشت اول بنای جدل را کج نهاده‌اند ازینرو دیوار استدلالشان تا ثریا کج رفته است.

معترض محترم بدکتر بارشاطر اعتراض کرده‌اند که چرا در مقدمه کتاب خود موضوع راست و دروغ بودن داستانهای فردوسی را مطرح کرده‌است و تصور کرده‌اند که اگر کسی چنین بحثی را مطرح کرد - یعنی قائل شد باین که بعضی داستانهای شاهنامه جنبه تاریخی مطلق دارد و برخی از آنها ترکیبی از افسانه و تاریخ است - منکر ارزش «کاراکترهای جاویدان» شده‌است و حال آنکه بارشاطر اصلاً چنین ادعائی نکرده و اگر بکند بنده هم با معترض محترم هم‌زبان خواهم شد که ایشان «ذوق زندگی را از دست داده‌اند».

و اما قسمت عمده اعتراض آقای پوریا برین محور میگردد که بارشاطر «داستانهای فردوسی را بیان کرده بدون آنکه کاراکترهای آنها پرورده باشد». و همچنین ادعا میکنند که مؤلف روح داستان را گشته و بیان او با بیان هر کاراکتری متناسب نیست و ازین‌گونه سخنان. معترض محترم ازین نکته غافل بوده‌اند که نثر کردن داستانهای منظوم بدعت بارشاطر نیست. این کار را ملل دیگر از دیرباز کرده‌اند و مقصود از آن چنانکه در مقاله سابق خود نوشته‌ام آشنا کردن جوانان با بزرگان سخن و مستعد کردن آنان بدرك معانی و مضامین شاهکارهای ادبیست. پس دو نثر کردن داستانهای منظوم آنچه اهمیت دارد تلخیص مطلب و سادگی بیان و فصاحت کلمات و حفظ استخوان